



پسر قوریاعه

حسن طاهری

پسر قوریاعه کیست؟

در بازخوانی پرونده بایگانی شده متهمان دادگاه تاریخ، چالش‌های فراوانی در پیش روی پژوهندگان این عرصه قرار می‌گیرد. این چالش‌ها هنگامی معنای پارادوکسیکال به خود می‌گیرند که فرازهایی از یافته‌های کاوش‌گر، همراه با کنش‌ها و واکنش‌های حکومت و مردم مورد توجه قرار گیرد. همراهی حکومت و مردم تا کجاست؟ پاسخ این سؤال زمانی آشکار می‌شود که نفوذ مردان عرصه سیاست را در قالب‌های گوناگون، در زیر چتر دین و مشروعیت‌های سازگار با آن، به نظاره بنشینیم. آفتاب پرستانی که جز تلون و تغییر رنگ و چهره کاری ندارند و براساس هواشناسی سیاسی، مواضع خویش را برمی‌گزینند و گزاره‌های سیاسی خود را بر اساس خواست طبیعت روزمره مردمان، بیان می‌دارند.

«پسر قوریاعه»^(۱) از زمره شب‌پرستانی است که پس از اندک زمانی، بر مسلک آفتاب پرستی گام در این عرصه نهاد.

«مروان» پسر مردی از تیره عرب است که در تاریخ به «حکم بن ابی العاص» شهرت یافته است. اگرچه تاریخ‌نگاران، پیش از آن‌که شهرت او را در سیره و چگونگی زیستن او دریابند، آوازه بلندش را مرهون چهار فرزند حکمران او در دوران حکومت هزار ماهه بنی‌امیه دانسته‌اند، اما در نگاهی گذرا در فراز و نشیب‌های سیاسی مکتوب در تاریخ، شخصیت پنهان و رنگ‌های گوناگون و فریبای سیاسی «مروان» پیش از پیش رخ می‌نماید. شخصیتی که در سه دهه دوم اسلام، نقشی بنیادین در ایجاد بحران‌ها و فتنه‌ها ایفا کرد و صحنه خونین و سرخ بسیاری از نمایش نامه‌های حزن‌آلود صدر اسلام را کارگردانی نمود.



مروان کیست؟ مروان بن حکم به وزغ بن وزغ مشهور است و این شهرت به حدیثی باز می‌گردد که در جلد چهارم مستدرک از رسول خدا ﷺ نقل شده است. چشم باطن‌نگر رسول خدا ﷺ در همان دوران کودکی مروان، صورت حشریه او را دیده بود که فرمود: «او قوریاعه فرزند قوریاعه است و ملعون پسر ملعون». حکم بن عاص، پدر مروان کسی است که رسول خدا درباره او فرموده است: «لعنک الله و لعن ما فی صلیک»^(۲) به راستی آن مهربان، مظهر کامل رحمت الهی، چه زیبا حکم بن عاص و مروان را توصیف می‌فرماید! به راستی او چه کرده بود که نبی رحمت او و فرزندش را از مدینه به طائف تبعید نمود؟^(۳)

در تاریخ شکسته شدن پیله وجودی او گفته‌ها ناراست است. بنابر نقل یعقوبی، او در سال چهارم هجرت ولی بنابر نقل دیگران او در سال دوم هجرت بر خاک افتاده است. خاندان او از تیره بنی‌امیه‌اند و حکم پدر او در حلقه‌ای از حلقات خانوادگی عثمان بن عفان جای دارد. آن چنان که پیشینیان درباره پدر مروان نگاشته‌اند، او از آزاردهندگان و مستهزئین پیامبر گرامی اسلام به شمار آمده و از زمره کسانی است که هیچ‌گاه از آزار و تمسخر پیامبر گرامی و یارانش فروگذار نکرده است! در کتاب‌های به جامانده از تاریخ نام حکم بن ابی العاص در دومین جایگاه پس از ابولهب قرار گرفته است. سپس نام‌های عتبه بن ابی معیط، عذی بن حمرا و عمر بن طلاله قرار دارد.^(۴) این آزارها و سیه‌کاری‌ها تا آنجاست که هیچ تخفیف و گذشتی را شامل حال او نمی‌نماید. جای تأسف است که به دلیل بیان نارسای تاریخ و حکومت طولانی فرزندان امیه، بسیاری از فرازهای این دوره در پرده ابهام قرار دارد و در صفحات مکتوب زوایای آن آشکار نگشته است، با این حال، درخشش حقیقت از پس توده‌های ابهام همچنان هویداست. در فتح مکه و حضور یاران راستین و فداکار پیامبر در کنار بیت‌الله الحرام پس از سال‌ها هجرت، فرمان عمومی بخشش مجرمان مکه اعلام می‌گردد. تا آن‌جا که برخی احکام صادره از سوی پیامبر اکرم ﷺ برای مجازات ده تن از آزاردهندگان و مستهزئین، با شفاعت و پا در میانی بزرگان مکه و مدینه ملغی می‌گردد. ابوسفیان، عکرمه و عبدالله بن سعد بن ابی سرح بخشوده می‌شوند و صفوان بن امیه، که به انتقام جنگ بدر، مسلمانی را در اجتماع مردم مکه به دار آویخت، با شفاعت یاران پیامبر عمامه آن حضرت را به نشانه امان، از آن خود نمود.^(۵)

حکم با دستور مستقیم پیامبر گرامی اسلام، به سوی طائف تبعید گشت و به همراه خانواده خود و فرزند کوچک خود راهی تبعیدگاه شد. این تبعید، در سال‌های پس از حیات پیامبر گرامی اسلام، در یک چرخش سیاسی، تبدیل به افتخاری عظیم شد که این پدر و کودک نفرین شده را تا بالاترین جایگاه‌های حکومتی آن دوران، رفعت داد. جایگاه‌هایی که بهترین مأمین برای گرفتن انتقام از دودمان پیامبر گرامی اسلام گشت.

دوران سرمستی و جولان

کودکی او اگر چه در صحرا در پی گوسفندان و شتر سپری شد، اما در سایه آموزه‌های پدر نفرین‌شده‌اش پرورش یافت. قدرت و قاطعیت دستور پیامبر گرامی اسلام در تبعید این فرزند و پدر تا آنجا بود که هیچ کدام از خلفای اول و دوم جرأت بازگرداندن این دو را از تبعید به خود راه ندادند. اگرچه کینه و عداوت خلیفه دوم از خاندان امیه و نزدیکان آن امری روشن است، اما در کنکاش تاریخ می‌توان، مواردی از همراهی او با تیره امیه را نیز یافت.

حکم در دوران تبعید پانزده ساله خود جز چراندن گوسفند کاری دیگر نداشت و از زمره گوشه‌گیران سیاسی آن دوران بود. تا آن‌که برخی از بزرگان خاندان امیه بر آن شدند، او را بازگردانند. احمد بن ابی یعقوب در این باره چنین نگاشته است: «چون پیامبر گرامی اسلام از دنیا رفتند، عثمان بن عفان به همراه گروهی از خاندان امیه به نزد ابوبکر آمد و آزادی حکم را خواستار شد. ابوبکر به آنان چنین اجازه‌ای نداد تا آن‌که عمر خلیفه شد و آنان از او نیز آزادی حکم را

خواستند، اما او نیز اجازه نداد. تا آن که عثمان بن عفان خلیفه شد. او نامه‌ای به حکم نوشت تا به نزد او بشتاید. حال آن که، او تبعید شده رسول خدا ﷺ بود! مردم بر این کار اعتراض کردند. شخصی می‌گوید: آن روز که حکم بن ابی العاص از طائف به مدینه بازگشت، لباس کهنه و پاره‌ای بر تن داشت و بُزی در جلوی او راه می‌رفت. سپس به نزد عثمان رسید. چون از نزد خلیفه سوم بازگشت لباس گران‌بهای از خَز و عبایی بسیار قیمتی بر تن نموده بود.^(۶)

به راستی حکم و فرزندش مروان در دوران پانزده ساله تبعید چه کرده بودند که مستحق چنین تکریم و بزرگداشتی شده بودند؟ آیا خلیفه سوم تغییر و تحولی شگرف را در رفتار این پدر و فرزند یافته بود؟

حکم و مروان که جوانی در میانه نشاط و مستی بود، به مدینه آمدند. مدت زمانی نگذشت که عثمان عمومی دل‌آزرده و دل شکسته از پیامبر را دلداری داد و جایگاهی عظیم به او بخشید: ریاست خزانه‌داری مسلمین! تاریخ در این باره با هراس تمام چنین آشکار ساخته است:

«پس از مدتی عثمان عمومی خود، حکم بن ابی العاص را مأمور خزانه مسلمین نمود. مأموران دریافت زکات از بازار مدینه، شب به شب به نزد عثمان می‌آمدند و او نیز از آنان می‌خواست تا دریافت‌های خود را به حکم بن ابی العاص بسپارند.»^(۷)

این بزرگداشت تنها از آن عمومی رنجور و دل شکسته از پیامبر اسلام! نبود بلکه شامل حال فرزند جوان او نیز شد. عموزاده جوان پس از مدتی، افتخار دامادی خلیفه را یافت و چون پدرزن خلیفه خود، که روزگاری به دامادی خود در خانه پیامبر مباحثات می‌کرد، او نیز در نزد یاران اسلام خود را داماد نایب پیامبر برمی‌شمرد. مروان به همراه دیگر عموزادگان خود که جلگی از تیره امیه بودند، چنان سیطره‌ای بر حکومت یافتند که بیش‌ترین ساز و کارهای سیاسی جامعه آن روز با نظارت مستقیم آنان انجام می‌گرفت. نفوذ مروان و ابوسفیان بن حرب در نزد عثمان بن عفان تا آنجا بود که هیچ کاری انجام نمی‌گرفت جز آن که آن دو، بر این کار نظری مساعد داشته باشند.^(۸) این تقرب و نزدیکی در پیشگاه خلیفه سوم تا آنجا بود که چشمان او را در بسیاری از امور بسته بودند و فرامینی از او می‌گرفتند که همه یاران صدر اسلام را در حیرت و شگفتی فرو می‌نشانند. ضرب و شتم ابن مسعود و هم چنین تبعید ابوذر غفاری برای مسلمانان آن روز، دنیایی از ابهام بود. بر این ابهام‌ها روز به روز افزوده شد تا آن که سودجویان و فتنه‌گرانی که در پی صید از سیلاب بودند و از نفوذ بی‌اندازه بنی‌امیه ناخشنود، به همراه مخالفان حکومتی که از مصر آمده بودند گردهم آمدند تا محاکمه

مروان را به نظاره بنشینند. این مطالبات آن هنگام که خبر شراب نوشی ولید در محراب مسجد کوفه به مدینه رسید، رنگی کاملاً براندازانه به خود گرفت و مروان بن حکم را به عنوان اصلی‌ترین عامل بحران برشمرد. اگرچه عثمان بن عفان در واپسین روزهای عمر خویش به خوبی دریافت بود که همه بحران‌های پدید آمده توسط مخالفان به نحوی با داماد جوان او مرتبط است، اما خوی سرمستانه این جوان اموی مانع از آرامش مردم می‌شد.

این خوی و خصلت تا آنجا زیاده می‌کشید که او را به نزاع با یاران پیامبر اسلام و می‌داشت. روشن بود که این نزاع‌ها و گسترش خبرهای آن در جامعه تا

چه اندازه موقعیت خلیفه سوم را متزلزل می‌ساخت. یعقوبی در این زمینه می‌نویسد: «... و چون ابوذر با آن چه عثمان می‌کرد، مخالفت نمود، او را راهی شام کرد و پس از مدتی او را به مدینه فرا خواند. چون ابوذر اهل شام را به قیام فرا می‌خواند... عثمان او را به تبعید واداشت و دستور فرمود که او را بدرقه نکنند. علی رضی الله عنه، حسنین، عبدالله بن جعفر و عمار یاسر به نزد ابوذر رفتند تا او را بدرقه نمایند. ابوذر دستان علی رضی الله عنه را بوسید و گریست. سپس گفت: چون تو و فرزندان را می‌نگرم، گفتار پیامبر را به یاد می‌آورم و چون طاقت ندارم، می‌گیرم. علی رضی الله عنه همراه او بود و مدتی با او سخن می‌گفت. مروان در برابرشان ایستاد و گفت: خلیفه از بدرقه ابوذر نهی کرده است! علی رضی الله عنه جلو آمد و با تازیانه بر روی شتر مروان نواخت و گفت: دور شو! خدا تو را به آتش کشاند. آن هنگام ابوذر را بدرقه کرد. مروان به نزد عثمان آمد و از بنی‌هاشم و علی رضی الله عنه شکایت کرد!»^(۹)

در این حادثه، به خوبی تلخی و سیاهی آن دوران به چشم می‌آید. تصویری زشت که کژی‌ها و ناراستی‌های حکومتی را پس از ۲۵ سال از رحلت پیامبر به خوبی آشکار می‌سازد. این کژی‌ها تا آنجا رواج یافته بود که پیشتازان در اسلام و مقریان پیشگاه پیامبر چون علی رضی الله عنه با مطرودان و نفرین‌شدگان پیامبر گرامی اسلام برابر می‌شدند. این انحرافات و کاستی‌های خانمان‌سوز، جریده زوال خلیفه سوم را نگاشت و موجب شد تا در دوازدهم ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری خلیفه ۸۲ ساله به قتل برسد. او در مدت حکومت دوازده ساله خود آن چنان بود که تمامی دمل‌های چرکین قبیله‌گرایانه عرب بار دیگر رشد و نمو کرد و جنگ میان هاشم و امیه در عرصه‌ای دیگر برپاگشت. جنگی که پیش از هرچیز به انتقام‌گیری از کشته‌های بدر شعله‌ور گردید. عثمان با سرکار آوردن مردانی چون مروان که مست از باد غرور و نخوت بودند، نهال حکومت سلطنتی را در اسلام غرس نمود که میوه‌های آن در سرزمین شام به ثمر نشست و حکومت هزار ماهه منحوس فرزندان امیه را رقم زد.

خون‌خواه پدرزن

قتل عثمان بنی‌امیه را در هاله‌ای از اندوه و حزن فرو برد و حکومت به دست آمده با هزاران هزار تدبیر و نیرنگ را، آشکارا از دست رفته می‌دید؛ حکومتی که چون گویی غلطان در دست فرزندان امیه قرار گرفته بود و بار دیگر فرزندان هاشم به هنر عاشقی و حکومت بر قلب‌های مؤمنین و بندگان خدا آن را در محور اصلی نهاده بودند. فرزندان امیه در یک صف واحد، در شام مأوا گزیدند و عموزادگان اندوهناک در پی شکوه از دست داده مرثیه می‌سرودند.^(۱۰)

عموزادگان اموی در تحت حمایت‌های حکومت شام جانی تازه گرفتند. از سوی دیگر، طلحه و زبیر با حمایت‌های معنوی عایشه، جبهه‌ای از مخالفان سیاسی حکومت علوی را به راه انداختند. اگر چه مروان به خوبی بر این نکته واقف بود که آتش‌آوران معرکه قتل عثمان، در کجایند اما خود به جبهه مخالفان پیوست و بیرق بر دوش، پیراهن خونین پدرزن را برافراشت و نوحه‌گر و آشک ریز در پی انتقام از قاتلان خلیفه مقتول، خزانه بیت‌المال بصره را غارت نمود! فتنه جمل آغاز شد و اصلی‌ترین محرک واقعه پس از شیخین مسحور شده دنیا، مردی بود

